
بسم الله الرحمن الرحيم

شرح جامع

جامعه شناسی سیاسی

«علوم سیاسی و روابط بین الملل»

مولف: رضا نصیری حامد

انتشارات ارشد

پیشگفتار ناشر

خداوند بزرگ را شاکریم که فرصتی عنایت فرمود تا بتوانیم قدمی در جهت گسترش علم و فرهنگ کشور عزیزمان برداریم و مسیری هموار را در اختیار مخاطبان و داوطلبان علاقمند به ادامه تحصیل قرار دهیم. از آنجائی که درحوزه کتاب‌های درسی و کمک درسی کارشناسی ارشد کتاب‌های زیادی به رشته تحریر در آمده است با این حال وجود یک مجموعه جامع، دقیق، کامل و دارای رفرنس(منابع) مستند احساس می‌شود.

همیشه دغدغه داشتیم که ای کاش می‌شد تمامی منابع پراکنده و گاهاً دست نایافتنی کنکور در یک مجموعه به گونه‌ای جذاب و شیوا آماده می‌شد و همچنین سوالات دوره‌های قبل کنکور نیز به گونه‌ای تشریحی پاسخ داده می شدند، که خدشه‌ای بر آنها وارد نشود و خیال داوطلبان عزیز آنقدر آسوده باشد که اطلاعات مندرج در پاسخنامه‌ها را برای بهره‌گیری در آزمون خود بکار گیرند. این کار با یاری خداوند بزرگ و همکاری نخبه‌ترین دانشجویان و اساتید کشور در انتشارات ارشد هماهنگ گردید و در تمامی مقاطع تحصیلی از کاردانی به کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در حوزهٔ آزمون‌های سراسری – آزاد و پیام نور بسته‌های آموزشی شامل کتاب‌های بانک سوالات و کتاب‌های شرح جامع درس آماده گردید. در تهیه مجموعه‌های فوق‌الذکر از فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد و دکتری که حائز رتبه‌های تک رقمی کنکور می‌باشند، استفاده کرده‌ایم، تا شما عزیزان بتوانید در راستای افزایش توان علمی خود در جهت نیل به مقصود خویش نایل آیید. بدون تردید می‌توان گفت که برای اولین بار در نظام آموزشی کشور مجموعه‌ای به این سبک عرضه می‌شود که در کیفیت و کمیت بی‌نظیر بوده و تمامی نیازهای دانشجویان و داوطلبان عزیز را پوشش می‌دهد. امید است که استفاده از این مجموعه عزیزان را در جهت موفقیت در آزمون یاری رسانده باشد. در پایان لازم به ذکر است که بی نقصی محض از آن خداوند متعال می‌باشد، بنا براین از تمامی خوانندگان و داوطلبان عزیز خواهشمندیم نظرات سازنده خود را در مورد این کتاب به سایت انتشارات ارشد اعلام نمایند تا ما را در جهت هر چه بهتر آماده کردن این محصولات یاری رسانند.

با تشکر

ناشـــــر

www.arshadbook. ir

پیشگفتار مولف

امروزه شرکت در آزمون مقاطع تحصیلات تکمیلی به رقابتی جدی میان داوطلبان در رشته‌های مختلف انجامیده است که معمولاً هم به ویژه در رشته‌های نظری علوم انسانی که مباحث از نوع تحلیلی و شامل داده‌های مختلفی است، مستلزم مطالعه‌ی منابع متعددی می‌باشد.

بدون شک در کنار مطالعه‌ی تمام منابع اصلی و مهم برای یک درس جهت آمادگی در آزمون مربوطه، وجود منابعی که چکیده و خلاصه‌ای از سرفصل‌های مهم آن درس را آن هم با عنایت به منابع اصلی آن درس در اختیار داوطلبان قرار دهد، مفید خواهد بود.

کتاب حاضر با چنین رویکردی و ضمن رعایت ایجاز تا حد امکان، به ارائه طرح درسی کلی از مباحث درس «جامعه‌شناسی سیاسی» رشته‌ی علوم سیاسی طبق محتویات منابع اصلی درس در آزمون کارشناسی ارشد پرداخته است که احتمالاً برای دانشجویان علوم اجتماعی نیز نکات سودمندی در بر خواهد داشت. منابع اصلی مورد استفاده برای تدوین کتاب عبارتند از:

- جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی: دکتر حسین بشیریه
- جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی: مایکل راش، ترجمه منوچهر صبوری
- درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی: دکتر احمد نقیب‌زاده
- جامعه‌شناسی سیاسی: موریس دو ورژه ترجمه ابوالفضل قاضی
- جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: کیت نش ترجمه محمد تقی دلفروز

همچنین در بخش مربوط به طراحی نمونه سوالات، از مجموعه سوالات کارشناسی ارشد تدوین شده نشر پردازش توسط «مسعود مطلبی» و نیز کتاب آزمون جامعه‌شناسی سیاسی تألیف جواد نیکنام نیز بهره برده شده و سوالات دیگری همچون موارد تألیفی نگارنده و نیز آزمون‌های سالهای اخیر دانشگاه پیام نور نیز بدان افزوده شده است.

در پایان جا دارد از مساعدتها و همکاریهای مسؤولان محترم انتشارات ارشد که با پیشنهادات و پیگیریهای خود زمینه‌ی فراهم شدن این اثر را فراهم نمودند، سپاسگزاری گردد.

رضا نصیری حامد

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

پیشگفتار ناشر ۳
پیشگفتار مولف ۴

فصل اول: کلیات

مقدمه ۹
نظریات جامعه ۱۲
نظریات کلاسیک: ۱۳
نظریات جدید ۱۵
ساختارگرایی ۱۷
نظریه‌های منازعه ۱۷
انواع جامعه سیاسی ۱۷
نظریات سیاست ۲۸
خلاصه فصل ۵۳
تست‌های آخر فصل ۵۵
پاسخ تست‌های آخر فصل ۵۹

فصل دوم: الگوهای عمده در مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی

مقدمه ۶۳
الگوی «کارل مارکس» ۶۳
الگوی «ماکس وبر» ۶۶
الگوی پلورالیسم یا کثرت‌گرایی ۶۸
الگوی الیتیسم یا نخبه‌گرایی ۶۹
الگوی کورپوراتیسم ۷۱
الگوی نظریه اصالت کارکرد یا کارکردگرایی ۷۲
الگوی توتالیتاریسم ۷۳
الگوی دموکراسی ۷۵
خلاصه فصل ۷۶
تست‌های آخر فصل ۷۷
پاسخ تست‌های آخر فصل ۸۰

فصل سوم: نیروها و بازیگران مهم در عرصه جامعه شناسی سیاسی

احزاب ۸۳
گروه‌های فشار ۸۵
روشنفکران ۸۶
روحانیون و مذهبیون ۹۱
کارگران و جنبش‌های کارگری ۹۷
دهقانان ۹۸
طبقه‌ی سرمایه‌داران ۱۰۰
نظامیان و ارتشیان ۱۰۱
اقوام و اقلیتهای قومی ۱۰۳
زنان ۱۰۳
دانشجویان و جنبش دانشجویی: ۱۰۴
خلاصه فصل ۱۰۵
تست‌های آخر فصل ۱۰۷
پاسخ تست‌های آخر فصل ۱۱۰

فصل چهارم: رفتار سیاسی

مقدمه ۱۱۳
گزینش سیاسی ۱۱۷
خلاصه فصل ۱۱۹
تست‌های آخر فصل ۱۲۰
پاسخ تست‌های آخر فصل ۱۲۲

فصل پنجم: تحول جامعه

مقدمه ۱۲۵
مکتب توسعه‌ی سیاسی ۱۲۵
مکتب ملت‌سازی ۱۲۵
مکتب نوسازی ۱۲۶
نظریه‌ی توسعه‌نیافتگی و وابستگی ۱۲۷
انقلاب ۱۲۹
خلاصه فصل ۱۳۵
تست‌های آخر فصل ۱۳۶
پاسخ تست‌های آخر فصل ۱۳۸

فصل ششم: تحولات جدید و جامعه‌شناسی سیاسی

آینده جامعه‌شناسی سیاسی ۱۴۱
خلاصه فصل ۱۴۶
تست‌های آخر فصل ۱۴۷
پاسخ تست‌های آخر فصل ۱۴۹

فصل اول

کلیات

عناوین اصلی

- مقدمه
- نظریات جامعه
- نظریات جدید
- ساختارگرایی
- نظریه‌های منازعه
- انواع جامعه سیاسی
- نظریات سیاست

فصل اول

کلیات

مقدمه

در این فصل ابتدا موضوع کلی درس جامعه‌شناسی را مورد بررسی قرار داده و سپس به مباحث دقیق‌تر و ریزتری در این خصوص وارد خواهیم شد. در کل باید گفت موضوع اصلی و کلی جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی روابط متقابل میان قدرت‌های دولتی و نیروهای اجتماعی است که از این نظر هم نیروهای اجتماعی به انحاء مختلف با پدیده دولت در ارتباط بوده و بر آن تاثیر می‌گذارند و هم دولت به عنوان مهم‌ترین نهاد سیاسی در متن شبکه پیچیده‌ای ازمنافع و علایق اجتماعی قرار دارد. دولت‌ها معمولا چندین پایه و یا چهره متفاوت از خود به نمایش می‌گذارند که به نوعی در جامعه‌شناسی سیاسی به مطالعه آنها پرداخته می‌شود؛ این چهره‌ها عبارتند از:

۱- پایه اجبار و چهره اجبارآمیز

۲-پایه عقیدتی و چهره ایدئولوژیک

۳- چهره عمومی یا تأمین خدمات و کار ویژه‌های عمومی

۴- پایه منافع مادی یا چهره خصوصی.

پایه و چهره آخر مهم‌ترین وجه مورد بررسی در جامعه‌شناسی سیاسی است که در آن رابطه قدرت دولتی با منافع گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مورد توجه قرارمی‌گیرد.

در معنایی گسترده‌تر بررسی روابط میان ساخت اقتصادی، ساخت اجتماعی و ساخت سیاسی موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی است که در عین حال برداشتی انضمامی از زندگی سیاسی ارائه می‌کند و لذا در نقطه مقابل برداشت‌های انتزاعی همچون ساخت‌گرایی و کارکردگرایی است که با انتزاع بخشی از واقعیت، کل حیات سیاسی را نادیده باقی می‌گذارند. همچنین از آنجا که موضوع واقعی علوم اجتماعی در واقع فرایند همه‌جانبه و انضمامی پراکسیس تاریخی است لذا برداشت تاریخی نیز باید در مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی محل توجه باشد. جامعه‌شناسی سیاسی در اصل یکی از رشته‌ها و گرایشات علم جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی در تعریف کلی، علمی است که به مطالعه رفتار انسان در زمینه اجتماعی می‌پردازد و به این ترتیب جامعه را واحد اساسی تحلیل خویش قرار می‌دهد که از این نظر در نقطه مقابل علمی همچون روانشناسی قرار می‌گیرد که واحد اساسی تحلیل آن فرد می‌باشد. چنین نگرشی عموماً شامل دیدگاهی شناخت‌شناسانه نسبت به جامعه است که آن را به عنوان علمی فراگیر زیربنای تمام علوم انسانی برمی‌شمارد. از سویی دیگر درباره جامعه گاه نگرشی ایدئولوژیک نیز طرح می‌شود که بر مبنای آن اهمیت و اصالت خاصی برای جامعه قائل شده و تمام پدیده‌ها و کنش‌های اجتماعی را برخاسته از جامعه و حتی به نوعی از تولیدات جامعه برمی‌شمارند. البته مدتها قبل از شکل‌گیری علم جامعه‌شناسی توسط افرادی مثل «اگوست کنت» و «هربرت اسپنسر» مباحث مربوط به علم جامعه‌شناسی را در حوزه فلسفه سیاسی قدیم می‌توان یافت؛ جایی که در آن فلاسفه سیاسی هرچند در اصل به دنبال ترسیم جامعه آرمانی بودند اما به کشف قواعد و قوانین حاکم بر زندگی سیاسی نیز توجه داشتند.

اما شکل‌گیری علمی جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از دانش‌های سیاسی امروزی مربوط بـه تحـولات فکـری قرن نوزدهم است جایی که بر لزوم کاربرد روش‌های علوم طبیعی و تجربی در علوم اجتمـاعی تحـت عنـوان مکتـب اصـالت اثبات با اثبات‌گرایی(پوزیتیویسم) تأکید می‌شد. در واقع پیشگامان این عرصه بر این باور بودند که می‌توان حـوزه‌هـای علـوم اجتماعی و انسانی از جمله سیاست را هم به صورت علمی اثباتی مورد مطالعه قرارداد به نحوی که اعتبار احکام آن مبتنی بر شواهدی عینی و قابل اثبات بوده باشد. از این نگرش گاه به عنوان رفتارگرایی نیز یاد شده است چرا که این نحله معتقـد بـه مطالعه جنبه‌هایی از حیات آدمی بود که قابل مشاهده و رؤیت برای ناظر بیرونی بوده باشد. یکی از مباحث مهم در خـصوص جامعه‌شناسی سیاسی تفاوت آن با علم سیاست است؛ به نظر می‌رسد موضوع اصـلی علـم سیاسـت سـاخت درونـی دولـت و حکومت است. ضمن آن که طبق برداشت عمومی از علم، علم سیاسـت نیـز بایـد بـه اصـولی نـسبتاً کلـی، انتزاعـی، ثابـت و جهانشمول نظر داشته باشد و لذا بایسته است به مطالعه روابط ثابتی بپردازد که در همه جا پایدار باشد ولی جامعـه‌شناسـی سیاسی اولاً از لحاظ موضوع به فهم روابط میان جامعه، اقتـصاد و دولـت توجـه دارد و ثانیـاً بـه خـاطر ریـشه‌اش کـه همانـا جامعه‌شناسی است، اقتضا دارد که هر پدیده‌ای در مجموعه شرایط و مقتضیات اجتماعی‌اش مورد بررسی باشد و لذا خـصلت جهان‌شمولی علم جایش را به تفاوت‌های اجتماعی هر مجموعه می‌دهد.

در دوران مدرن از دو منظر مختلف نسبت به دولت نگریسته می‌شد. یکی از منظر فلسفه سیاسی که بـر اسـاس آن دولت مدرن نوعی قدرت عمومی مستقل ازحاکم و اتباع وی تلقی می‌گردید ولی منظر دومی هم وجود داشت که نقطـه تکوین جامعه‌شناسی سیاسی محسوب می‌شود که همانا تردید در این خصلت عمومی دولت مـدرن نمـوده و بـر عکـس تأمل در این خصوص را شامل می‌شد که رابطه میان قدرت دولتی و منافع و علایق حکام چگونه است. به عبارتی دیگـر در برداشت غیر علمی و فلسفی پرسش اصلی این است که بهترین نوع رابطه میان دولت و جامعـه کـدام اسـت و میـان آنها چه نوع رابطه‌ای باید وجود داشـته باشـد درصـورتی کـه در برداشـت غیرفلـسفی و علمـی سـوال مهـم حـول ایـن محوراست که چه نوع رابطه‌ای میان دولت و جامعه در واقع وجود دارد. به این ترتیب فلسفه سیاسی درباره رابطه دولت و جامعه دیدگاهی تجویزی داشته در صورتی که جامعه‌شناسی سیاسی از منظری تحلیلی به چنین رابطـه‌ای مـی‌نگـرد. همچنین جامعه‌شناسی سیاسی بیشتر دارای نگرشی است از پایین به بالا و در واقع بیشتر تأثیرات جامعه را بر سیاسـت بررسی می‌نماید ولی علم سیاست دارای نگرشی از بالا به پایین است و بـه بررسـی سـاختار قـدرت و فراینـد سیاسـی و تصمیم‌گیری و تأثیراتش بر روابط اجتماعی می‌پردازد. البته تأثیرات این دو از یک سنخ نمی‌باشد. چون دولت به عنـوان مظهر اراده مستولی درون کشور بر جامعه اعمال قدرت می‌کند و می‌تواند زندگی و فرایندهای اجتماعی را ازطریق عمل خویش دگرگون سازد ولی قدرت اجتماعی برعکس قدرت دولتی، پـشتوانه اجرایـی اجبـارآمیز نـدارد. از ایـن رو رابطـه جامعه نسبت به دولت ذیل مفهوم تعیین‌کنندگی قابل توضیح است نه اعمال قدرت.

در اصل پدیدارشدن جامعه‌شناسی سیاسی متضمن جدایی حوزه دولت ازجامعه است که آن نیز معلـول پـاره‌ای عوامـل سیاسی و اجتماعی بوده است. چون در دوران قدیم جامعه در اصل سیاسی قلمداد شده و خط فاصلی میان دولـت و جامعـه متصور نبود ولی با تحولاتی که به ویژه در قرن ۱۹ به اوج خود رسید، با از میان رفتن دولت مطلقـه و ظهـور نظـام سیاسـی لیبرالی، دخالت حکومت‌ها در اقتصاد کاهش یافته و جامعه مدنی به عنوان حریم آزادی‌هـای اقتـصادی و اجتمـاعی فـرد در مقابل قدرت سیاسی قوت گرفت. همچنین جدایی تدریجی دین و دولت هم باعث تجزیه دو مفهوم جامعه و دولت از یکدیگر شد که در نتیجه آن دین و نهادهای اجتماعی آن در حوزه جامعه قرارگرفتند.

بنابراین شکل‌گیری جامعه‌شناسی سیاسی به میزان فراوانی مرهون گسترش علم اثباتی و پوزیتیویسم بوده است که بـر اساس آن از اتخاذ مواضع نقادانه، ارزش‌گذارانه و تجویزی پرهیزشده است و از طریق توصیف پدیده‌هـا و طبقـه‌بنـدی آنهـا و

استقراء در پی یافتن قواعد عام پدیده‌های اجتماعی برمی‌آمدند. به این ترتیب علم اثباتی علمی است که اعتبار احکامش میتنی بر شواهد عینی و تجویزی قابل اثبات باشد و لذا معتقد شدند که دانش مربوط به جامعه و سیاست را می‌توان به صورت فیزیک اجتماعی عرضه نمود تا به مدد آن به کشف قوانین تغییرناپذیر ترقی انسان در طی تاریخ نایل شویم و از این رو «اگوست کنت» به بیان مراحل سه‌گانه ترقی انسان شامل گذر از مرحله مذهبی، متافیزیکی و نیل به مرحله اثباتی پرداخت. همچنین در مکتب اصالت اثبات، اعتقاد به وحدت علوم مختلف امری پذیرفته شده بود چون در همه موارد به پدیده‌های عینی، طبیعی و خارجی توجه شده و مقولاتی مثل محیط ذهنی و ارزشی و معنوی پدیده‌ها نادیده گرفته می‌شدند و در عوض به گردآوری داده‌ها، مشاهده، اندازه‌گیری، طبقه‌بندی و سایر روش‌های کمی برای شناخت پدیده‌ها توجه گردید.

این نگرش در آمریکا توسط افرادی مثل «جان پرگس»، «آرتوربنتلی»، «چارلز مریام»، «والترلیپمن» و به ویژه در قالب مکتب شیکاگو از دهه ۱۹۲۰ رواج یافت که به صورت خاص علایق مطالعاتی ویژه‌ای داشتند. مثل بحث تجربی از قدرت سیاسی و مبانی و روش‌های اعمال آن، مطالعه رفتار سیاسی رأی‌دهندگان، مطالعه انتخابات و دلایل گرایش‌های ایدئولوژیک در رفتار سیاسی. تداوم نگرش پوزیتیویستی به صورت نظریه اصالت کارکرد یا فونکسیونالیسم در نظریات پارسونز و پیروان وی دیده می‌شود؛ این نظریه با گرفتن مفاهیم اصلی‌اش از علوم مکانیکی، جامعه را همانند مجموعه‌ای ابزارگونه فرض می‌نماید که به صورت مکانیکی به بحث از روابط میان نظام اجتماعی و نظام سیاسی می‌پردازد. افرادی مثل «دیوید ایستون» نظام سیاسی را جزیی ازکل نظام اجتماعی برمی‌شمارند که وظیفه توزیع آمرانه ارزش‌ها را در نظام اجتماعی عهده‌دار است. این نگرش‌ها در مجموع گرایشات اثباتی و محافظه‌کارانه داشتند و حتی بیش از گرایشات پوزیتیویستی اولیه موضوع مورد مطالعه‌شان را از محیط ارزشی‌شان تجزیه می‌نمودند. از جمله پیامدهای مهم نگرش‌های اثباتی گرایش به صرف توصیف وضع موجود که در نظر منتقدان به توجیه وضع موجود نیزمی‌انجامد، بوده که باعث می‌شود گرایش جامعه و دولت به تعارض، تضاد، بحران، گسست، و حتی فروپاشی جایی درمطالعات ایشان نداشته باشد.

از دیگر منابع عمده شکل‌گیری جامعه‌شناسی سیاسی باید به اندیشه‌های «کارل مارکس» اشاره نمود. هرچند عده‌ای به خاطر این که مارکس سیاست را امری ثانوی در رابطه با زیربنای اقتصادی به شمار می‌آورده، شایسته عنوان بنیانگذار این رشته برنمی‌شمارند، ولی درعین حال باید توجه داشت که مارکس از مباحث مطروحه‌اش در اقتصاد سیاسی عملاً به جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصادی نظر داشت و به ویژه از این نظر در نقطه مقابل «اگوست کنت» موضع‌گیری می‌کرد و بر آن بود که جامعه‌شناسی وی ایستا بوده و پدیده منازعه اجتماعی را نادیده می‌گیرد و لذا مارکس در الگوی خویش بررسی کشمکش گروههای سیاسی و طبقات اجتماعی را هدف قرارداد تا در واقع بتواند به کشف ریشه‌های دولت درون جامعه و طبقات اجتماعی بپردازد. هرچند خود مارکس اقتصاد سیاسی را علمی غیرایدئولوژیک برمی‌شمرد لکن آن چه در سنت مارکسیسم قرن بیستم به عنوان میراث عمده مارکس تداوم یافت عموماً در بعدی ایدئولوژیک بود و نه بعد جامعه‌شناختی و یا اقتصاد سیاسی. در کل از نقطه نظر دیالکتیکی به نظر مارکسیست‌ها واقعیت اجتماعی امری است پرتناقض، منقطع و در حال دگرگونی و هیچ‌گاه به وضعیت ثبات نهایی نمی‌رسد که بتوان آن را به حکم آیین اصالت اثبات و اثبات گرایی و به مدد احکام کلی ثابت و مستقل از تأثیر زمان توضیح داد.

بالاخره منبع مهم دیگر در تکوین جامعه‌شناسی سیاسی را در مکتب علوم فرهنگی آلمان می‌توان پی‌گیری نمود که از این نظر با مارکسیسم مشابه بود که آن نیز تداوم ایده‌الیسم فلسفی آلمان بوده و با غیرمتافیزیکی کردن مفاهیم ایده‌الیستی، بنیاد دیگری برای جامعه‌شناسی سیاسی پدید آورد. در نظر نمایندگان اینها از جمله «ویلهلم دیلتای» و «فردریش ریکرت» علوم اجتماعی به لحاظ ماهیت موضوع با علوم طبیعی فرق دارند لذا به جای وحدت علم از دوگانگی آن سخن گفتند و

موضوع علوم اجتماعی را روحانی یا فرهنگی می‌دانستند. از نظر «دیلتای» پدیده‌ها سه نوع هستند: یکی پدیده‌های طبیعی که موضوع علوم طبیعی‌اند. دوم حالات و فرایندهای روانی فرد که موضوع روانشناسی را تشکیل می‌دهند و سوم پدیده‌های روحانی مانند زبان، فرهنگ، ادبیات و همه نهادهای اجتماعی که موضوع علوم روحی یا فرهنگی‌اند. پدیده‌های روحانی عینیت‌یافتگی ذهن انسان و جزیی از حوزه روح عینی یا فرهنگ هستند. جهان اجتماع مشحون از معنا، نظر، تعبیر، اندیشه، نیت و قصد است و بر خلاف طبیعت، جهان فی‌النفسه با معناست. به همین خاطر نمی‌توان روش‌های رایج در علوم طبیعی را برای شناخت اجتماع به کارگرفت و از طرفی هم میان علوم اجتماعی مرزبندی نمی‌توان کرد چرا که همه آنها با جهانی یگانه و یکپارچه سروکار دارند. مظاهر روح را تنها می‌توان از طریق فرایند ادراکی مشخصی به نام «تفهم» یا «درون‌فهمی» دریافت. «ماکس وبر» نیزچنین عقیده‌ای داشت و از این رو شناخت جهان اجتماع و رفتار اجتماعی را بدون ملاحظه وجه معنا و ارزش و غایات انسانی ممکن نمی‌دانست و از جمله نقدهایش بر اثبات‌گرایی این بودکه ایشان حوزه عوامل غیرعقلانی و تأثیرات آنها بر زندگی اجتماعی و سیاسی نادیده گرفته و فرض کرده‌اند که رفتارهای انسان اصولاً همیشه عقلانی و معطوف به اهداف از پیش اندیشیده شده است.

در بین افرادی که می‌توانند بنیان‌گذار چنین علمی به شمار آیند گاه از «منتسکیو» نیز یاد شده است چرا که وی تمامی عوامل و عناصر مؤثر بر پدیده‌های اجتماعی را همزمان برشمرده و تأثیر متقابل این عوامل را در دایره کلیت اجتماعی در چارچوب یک روش ساختاری به نمایش می‌گذارد که بر اثر آن هیچ عاملی به تنهایی علت‌العلل را تشکیل نداده بلکه هر پدیده اجتماعی از سایر پدیده‌ها اثر پذیرفته و بر آنها اثر می‌گذارد.

نظریات جامعه

مفهوم «جامعه» و آن چه که به تبع تعریف این مفهوم در شکل‌گیری علمی تحت عنوان جامعه‌شناسی نیز تأثیرگذار بوده است، دچار تغییر و تحولات عمده‌ای شده است که جهت سهولت مطالعه می‌توان دیدگاه‌های کلی مندرج دراین باب را لااقل تحت دو عنوان و بخش کلی مربوط به نظریات کلاسیک و نظریات جدید مطالعه نمود:

الف) نظریات کلاسیک درباره جامعه:

۱- جامعه به عنوان پدیده‌ای غیرطبیعی و قراردادی.

۲- جامعه به عنوان یک کل تجزیه ناپذیر و ماتقدم.

۳- جامعه به عنوان حاصل تعامل بین افراد و گروهها.

ب) نظریات جدید درباره جامعه:

۱- نظریه‌های کارکردی (فونکسیونالیسم).

۲- نظریه ساختاری - کارکردی و نظریه نظام‌ها.

۳- ساختارگرایی.

۴- نظریه‌های منازعه

نظریات کلاسیک:

جامعه به عنوان پدیده‌ای غیرطبیعی و قراردادی: این برداشت مربوط به فاصله قرون ۱۶ تا ۱۸ است که معتقد به الگوبرداری در مسایل اجتماعی از پدیده‌های طبیعی بودند. براساس این نظریه میان اجتماع انسان‌ها و حیوانات فرقی ماهوی نیست و تفاوت‌های پدید آمده بر اثر دخالت عنصری ثانوی یعنی عقل بشری است که انسان‌ها به مدد همین عقل تلاش می‌کنند خود را از وضع ناخوشایند موجود رها کنند چرا که جنگ جزء ذات این نوع زندگی و انسان‌هاست و صلح فرایندی تصنعی است. «ماکیاول» بر پایه همین فرض به تدوین اثرش شهریار دست زد ولی بهتر از همه «هابز» و اصحاب قرارداد اجتماعی به تدوین این مبحث همت گماشتند.

طبق نظریه قرارداد اجتماعی، جامعه پدیده‌ای اصیل و تعیین‌کننده نبوده بلکه هستی جامعه بنا به استراتژی و تصمیمی است که افراد به خاطر ضرورت‌هایی اتخاذ کرده‌اند. چون به نظر هابز در وضع طبیعی انسان‌ها مثل دانه‌های شن در کنار یکدیگر هستند که هیچ پیوند طبیعی و قانونمندی بین ایشان وجود ندارد و این مساوات همراه با گسیخت کامل ایشان باعث ترس و جنگ می‌گردد و هر انسان در واقع گرگ دیگری است و تنها ۲ غریزه و انگیزه کنش‌های انسان را فرماندهی می‌کنند یکی عشق به خود و دوم ترس از دیگری. ولی عقل و همان دو انگیزه موجب می‌شود انسان‌ها دست به معامله‌ای زده و جامعه مدنی را در پناه غول بزرگ دولت یا لویاتان به وجود آورند.

«جان لاک» نیز از منظری دیگر به این بحث وارد شده است چون در نظر وی آدمی با حق آزادی کامل و بهره‌مندی از تمام امتیازات قانون طبیعت به دنیا می‌آید ولی وجود و بقای اجتماع سیاسی منوط به آن است که اجتماع بتواند دارایی‌اش را حفظ کرده و جرایم و جنایات را کیفر دهد که برای این منظور باید در اجتماع سیاسی افراد از حق طبیعی خویش گذشته و آن را به اجتماع واگذار نمایند پس آدمی بنا به طبیعت از آزادی برخوردار است ولی به طور دقیق برای حفظ دارایی‌هایش دست به تشکیل اجتماع می‌زند.

در نظر «ژان ژاک روسو» انسان قبل از ورود به جامعه مدنی انسانی نجیب، تنها، اصیل و قوی است که در مساوات و برابری با دیگران به سر می‌برد ولی در جامعه دچار مفسده‌ها و بدبختی‌های فراوان می‌شود. پس تمدن وضع طبیعی را به جنگ تبدیل می‌کند و انسان به قرارداد تن می‌دهد آن هم برای حفظ امتیازاتی که در وضع طبیعی داشته است.

البته نقدهایی هم به این نظریه مطرح شده از جمله اینکه در هیچ تاریخی بشر در چنین شرایطی از وضع طبیعی نبوده است و نیز نظریات مربوط به ذلت انسان اعم از صلح طلب یا جنگ طلب بودن وی قابل اثبات نیست و نیز طرفهای قرارداد هم مجهول هستند. مثلاً لویاتان پس از انعقاد قرارداد تولد می‌یابد.

این نظریات که اساس آنها بر فردگرایی قرار دارد اساس نظریات لیبرالیستی قرار گرفت و در کل در نظریات بزرگان لیبرالیسم همچون «جرمی بنتام»، «جیمز میل» و «جان استوارت میل» اصالت با فرد بوده و جامعه چیزی جز جمع ساده‌ی افراد نمی‌باشد. پس تعارضی میان فرد و جمع نبوده و نهادهای جمعی باید در خدمت فرد باشند ولی دولت برآمده از قرارداد، دولتی است قوی و پر نقش در صورتی که دولت مدنظر لیبرالها ضعیف و بی نقش است. البته برخی روانشناسان و حقوقدانان همچون«گابریل تارد»که رقیب «امیل دورکیم» جامعه‌شناس کل‌نگر بود، پدیده‌های اجتماعی را چیزی جز حاصل مکانیکی و بی‌روح کنشهای فردی و تعامل بین افراد نمی‌دانست و لذا در نظر وی اصالت با فرد بود که جامعه‌ی برآینده از تحرکهای فردی به حساب می‌آمد.

جامعه به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و ماتقدم: عموماً در قرن نوزده مطرح شد که به اصالت جامعه و طبع مدنی انسان باور دارد و نیز نگرشی کل‌نگر به جامعه دارد. یعنی جامعه به عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر و مقدم بر وجود اعضای آن که از آن به هلیسم یا کل‌گرایی یاد می‌شود یعنی این که نمی‌توان تبیین یک کل را به تحلیل اجزای افراد آن فروکاست. همچنین

اعتقاد به تاریخ‌گرایی و پیشرفت تاریخی جوامع مختلف و گذر آنها از مراحل مختلف ترقی و توسعه و نیز باور به عقلانی بودن رفتارهای اجتماعی و امکان تبیین عقلانی پدیده‌های اجتماعی از دیگر باورها در این زمینه بوده است که البته این ویژگی‌های کلی در متن خود باعث اندیشه‌های متفاوتی نیز می‌گردید.

در واقع اساس این نظریات بر آن است که هرچند جامعه از افراد و گروهها تشکیل می‌شود ولی همچون بحث ترکیب در علم شیمی، ماهیتی جدا از اجزای متشکله‌ی خودیافته وکلیتی متمایز پدید می‌آورد. «اگوست کنت» همچون ارسطو بر این باور بود که جامعه به عنوان پدیده‌ای طبیعی و خودجوش از طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرد لذا با موضع‌گیری در قبال اصحاب قرارداد مطرح می‌کرد که نه تنها حقیقت جامعه را نباید در فرد جست و جو کرد بلکه برعکس، حقیقت فرد را باید در جامعه یافت. پس جامعه به عنوان کل بر فرد به مثابه جز سیطره داشته و امری پیشینی است و از این رو اولاً تابع همان قوانینی است که حاکم بر پدیده‌های طبیعی دیگر است چون فرقی میان جامعه و پدیده‌های اجتماعی با پدیده‌های فیزیکی وجود ندارد و هر دو از طبیعت سرچشمه می‌گیرند و ثانیاً هر امری که مربوط به زندگی جمعی و فردی انسان باشد از این کل سرچشمه می‌گیرد. حتی فراتر از این کنت معتقد بود در جوامع جدید که پرده‌ی اسرار به کنار زده می‌شود، مذهب از بین می‌رود ولی برای محروم نماندن جامعه از نقش تحکیم بخش آن باید اقدام به ایجاد مذهبی انسانی بر پایه‌ی عشق به همنوع کرد. مذهبی بدون اولوهیت و خدا که البته در مذهب جدید جامعه‌سالاری جایگزین خداسالاری می‌گردد و در کل انسان از مذهب، خانواده و مالکیت گریزی ندارد. «امیل دورکیم» نیز نماد بارز این تفکر می‌باشد که جامعه را یک کل به هم پیوسته و تجزیه‌ناپذیر برمی‌شمارد. از نظر وی همبستگی اجتماعی امری اصیل و طبیعی است که باعث می‌شود هرگونه تضاد و تعارض درون جامعه نشانه‌ی بیماری و امری غیرطبیعی تلقی گردد. جوامع سنتی دارای همبستگی مکانیکی یا پیوستگی عاطفی و بی چون و چرای اعضا بودند و لذا نسبت به جوامع متجدد که تابع همبستگی ارگانیک و برآمده از تقسیم اجتماعی‌اند، اصالت بیشتری دارند. تضمین کننده‌ی این کل چیزی است که از آن به عنوان و جدان جمعی یاد می‌شود که نظام نمادهای فرهنگی مثل ارزشها، باورها، دگمهای مذهبی و ایدئولوژی در شکل‌گیری این وجدان نقش دارد. دورکیم در بحث خودکشی نشان می‌دهد که حتی ریشه‌ی شخصی‌ترین امور زندگی فرد را نیز باید در روابط و عوامل اجتماعی جستجو کرد. این افکار از طریق «هربرت اسپنسر» و مکتب ارگانیسیسم وی رواج یافت و طی آن جوامع به موجوداتی زنده تشبیه می‌شدند که این خود نگرشی کل‌نگرانه نسبت به جامعه و تکامل‌گرایی بود. در نهایت باید گفت در تمام شاخه‌های متعدد این نظریه می‌توان شاهد نوعی جمع‌گرایی و بی‌اعتنایی نسبت به فرد از یک سو و تابعیت دولت، سیاست و سایر پدیده‌ها از جامعه از سویی دیگر بود.

جامعه به عنوان حاصل تعامل بین افراد و گروهها: در این نظریه جامعه همانند مخلوطی تصور می‌شود که از ارتباط میان اعضا و افراد برقرار می‌شود نه همچون محصولی ترکیبی و کل ماتقدم مسلط بر اجزا و اعضایش و بنابر این فرد به کلی در جامعه مستحیل نمی‌شود و به عنوان عنصر پایه جایگاه مهمی دارد.

«جرج زیمل» در این باب معتقد است که جامعه جایی است که در آن چندین نفر بین خود دست به کنش متقابل بزنند. از این رو جامعه به عنوان کل ارگانیکی که وحدت عناصرش را تضمین می‌نماید، فقط بر پایه پویایی افرادی به وجود می‌آید که آن را تشکیل می‌دهند پس جامعه در تعریف زیمل از شرایط جزمی و متصلب نظریات قبل خارج شده و به نرمی و انعطافی می‌رسد که امکان ایستادگی فرد را در برابر جامعه متصور می‌سازد. زیمل همچنین ۲ بحث شکل و محتوا را مطرح می‌کند؛ در نظر وی محتوا عبارت است از نیرویی که فرد را به کنش وا می‌دارد شامل غریزه جنسی، سودخواهی، امیال و گرایش‌ها، وضعیت روانی، هدف و ... که می‌تواند بر دیگران تأثیر گذاشته و از آنها اثر بپذیرد ولی وقتی این انگیزه‌ها قادر باشند اشکال خاصی از همزیستی بین افراد را بر پایه کنش متقابل فراهم نمایند آن‌گاه جامعه‌شناسی موضوع خاص خود را

پیدا می‌کند پس کنش باید در چارچوب کلی و شکلی واحد صورت بگیرد تا به گونه‌ای ثابت به کنش افراد ساخت ببخشد. این چارچوب کلی همان شکل جامعه یا اشکال کنش متقابل است. نظریه زیمل در حد فاصل و میانه دو طیف افراطی نفی‌کنندگان جامعه و طرفداران اصالت آن قرار می‌گیرد.

مفهوم کنش متقابل یا اندر کنش مورد نظر زیمل، تأثیر فراوانی را بر جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو از جمله «جرج هربرت مید» نهاد. چنانکه وی جامعه‌پذیری را ساخت یک هویت اجتماعی از طریق کنش متقابل تعریف می‌نماید. مفهوم منازعه نیز در نگرش وی همچون نظم امری تلقی شد که به نسبتی متفاوت در تمام تشکل‌ها و واحدهای اجتماعی حضور دارد و این در فونکسیونالیسم تعدیل شده‌ی «رابرت کینگ مرتن» و «لوئیس کوزر» نیز مؤثر واقع گردید. همانند دیلتای که به پیروی از کانت به نقش شناسایی فرد در شناخت موضوع تأکید می‌نمود، زیمل هم به نقش اجتماعی فرد اهمیت می‌داد.

در نهایت این نظریه که جامعه بر کنش متقابل استوار است در همه جا قالب شده و تقریباً تمام نظریات جدید جامعه‌شناسی در قرن بیستم بر بستر آن پایه‌گذاری شد چنانکه «جرج هربرت مید» جامعه را فرد همگانی شده یا من دیگری شده یادیگری عمومی شده توصیف می‌نمود که بر اساس آن افراد در چارچوب این داد و ستد پیوسته هویت واحدی به وجود آورده و با دیگران به وحدت می‌رسند. در این زمینه «گابریل تارد» با لعابی روان‌شناختی معتقد بود تقلید و مثل دیگران شدن محور اصلی تشکیل جامعه است. امثال «هربرت بلومر» نیز جامعه را همچون تعاملی نمادین لحاظ می‌نمودند.

نظریات جدید

نظریه‌های کارکردی (فونکسیونالیسم): این نگرش واکنشی بوده در قبال خرده جامعه‌شناسی تجربی آغاز قرن بیستم در آمریکا که به ویژه در مکتب شیکاگو تجلی یافته بود.

اساس این نظریات در نزد دورکیم و اسپنسر وجود داشت که بعدها در نظریات «برونیسلاو مالینفسکی» و «رادکلیف براون» مطرح شد. مفهوم کلی این نظریه آن است که اجزا و بخش‌های گوناگون جامعه همانند گروه‌های اجتماعی یا نهادها از طریق آثار و کار ویژه‌های خود با مجموعه کلی جامعه که خود نیز جزیی از آن به شمار می‌آیند مرتبط گردیده و مجموعه این کار ویژه‌ها یک کل متعامل را پدید می‌آورد. طبق بحث تقسیم کار اجتماعی دورکیم یا ارگانیسم اسپنسر، در این نظریه هم هر بخش جامعه وظیفه‌ی خاصی در قبال کل بر عهده دارد که چنانچه آن را از دست بدهد فلسفه‌ی وجودی‌اش را از دست داده است. نقدهایی بر این نظریه وارد شد هم به خاطر اینکه اساس آن بر ثبات و همگونی استوار بوده و نزاع‌های جوامع در آن قابلیت تبیین ندارد ضمن آن که انتقاد دیگری نیز از این زاویه مطرح بود که نظریه کارکردگرایی نقش ساختارها را نادیده گرفته و فقط به کار ویژه‌ها توجه می‌کند.

نظریه ساختاری- کارکردی و نظریه نظام‌ها: این نظریه عموماً در پاسخ به انتقادات از نظریه قبل شکل گرفت و بر اساس آن در نقطه مقابل کارکردگرایی مطلق که در زمینه‌ی مردم شناسی و کسانی مثل مالینفسکی و رادکلیف براون مطرح شده بود، نوعی کارکردگرایی تعدیل شده نیز در نزد «رابرت کینگ مرتن» مطرح شد که با کار ویژه‌هایی که در آغاز مورد نظر نبوده ولی در عمل از جانب یک ارگان سر می‌زند شکل گرفت لذا بر اساس آن رابطه ارگان و کار ویژه ثابت نبوده و نوعی حالت نسبیت دارد. سومین دسته از این نظریات، نظریه ساختاری- کارکردی «تالکوت پارسونز» بود که به نظریه نظام‌ها منجر شد. پارسونز دیدگاه‌های خود را تلفیق کرده و از جمع آنها به دیدگاهی کلی نایل می‌شود. وی هر کنش اجتماعی را متکی بر چهار عنصر می‌داند که ساختار و کارویژه آن را نشان می‌دهد:

۱-هر کنشی متضمن وجود یک کارگزار یا بازیگر است.

۲- هر کنش معطوف به هدفی است که آن را به سمت خاص هدایت می‌کند.

۳- کنش در محدوده‌ای صورت می‌گیرد که در کل یا جزء با وضعیتی که هدف کنش را تشکیل می‌دهد فرق دارد که شامل دو نوع عوامل است یکی آنها که در اختیار کنش‌گر نیست و از اراده او خارج است (شرایط کنش) و دیگری عواملی که در که در اختیار وی قرار دارد (ابزارهای کنش).

۴-این چارچوب تحلیلی متضمن وجود رابطه بین تمام عناصر بالا معین عناصر درگیر در یک کنش است. به این ترتیب جامعه‌شناسی از دیدگاه پارسونز، علم مطالعه کنش‌هاست.

نظریه عام نظام‌ها تحت تأثیر تلاش‌های افرادی همچون «فن برتالانفی» و «نوربرت واینر» پی‌ریزی شد که با کارهای دیوید ایستون و پارسونز به عرصه علم سیاست وارد گردید. هرچند این نقد همواره بدان وارد بوده که انتزاعی و ساده‌انگارانه است ولی نقطه قوتی در قبال نظریه ساختارگرایی به حساب می‌آمد که حالت ایستایی داشته و دگرگونی‌ها را نادیده می‌گرفت. نحوه توضیح بدین شکل مطرح می‌گردد که هر نظامی به وسیله اتصالاتی که با محیط خود دارد، در برابر تحریکات برآمده از محیط واکنش نشان می‌دهد که این تحریکات از طریق ورودی‌ها که مثل حواس پنج‌گانه در موجود زنده‌اند، به نظام رسیده و از مجموعه راه‌های درونی که مثل سلسله اعصاب موجود زنده‌اند به مرکز تصمیم‌گیری در حکم مغز در بدن موجود زنده است متصل می‌شود. پس از آن واکنش نظام به صورت تصمیم‌هایی از طریق خروجی‌ها که همانند دست و پا و سایر حرکت‌ها و کنش‌های موجود زنده است به محیط پیرامون منتقل شده و در آنجا بازخورد پیدا کرده و واکنش محیط را در پی می‌آورد که این واکنش دوباره به درون نظام انتقال می‌یابد.

هر نظام اجتماعی به انجام چند کار ویژه می‌پردازد که تداوم و انجام کارآمد نظام کنش را تضمین می‌کنند:

تطبیق با شرایط عمومی پیرامون: که در واقع پاسخ به این نیاز است که نظام منابع حیات خود را در محیط پیرامون خود بجوید.

جهت‌گیری به سوی تحقق اهداف: که بدون آن اهداف و نیز ابزار لازم برای رسیدن به اینها قادر به حفظ خود نخواهد بود.

همبستگی درون نظام: به گونه‌ای که ثبات نظام تضمین شود.

داشتن الگوهای نظارت به منظور تولید، حفظ و بازتولید ارزش‌های مشترک که خود موجد انگیزه‌های لازم برای کنش‌های فردی است. بنابراین می‌توانیم بگوییم نظام عبارت است از مجموعه منسجمی که به وسیله خروجی‌ها با محیط پیرامون خود مراوده داشته و دارای زیر نظام‌های مرتبطی است که با کارویژه‌های چهارگانه فوق انطباق دارند.

زیر نظام‌ها یا خرده نظام‌ها عبارتند از:

زیر نظام اجتماعی: اولین و مهم‌ترین خرده نظام است که کار ویژه آن همبستگی اجتماعی و ایجاد وفاداری‌های جمعی است.

زیر نظام حفظ الگوهای فرهنگی: که تضمین‌کننده شکل‌گیری ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های فرهنگی است.

زیر نظام سیاسی: که کارویژه‌اش بسیج منابع لازم برای تحقق اهداف یک مجموعه خاص است با مأموریت‌هایی چون حفاظت از همبستگی اجتماعی، دفاع از کشور و حفظ نظم عمومی که آن نیز نیازمند نیرویی برای اجرای تصمیمات و تفسیر قواعد و نظام حقوقی است.

زیر نظام اقتصادی: که کار ویژه‌اش تطبیق بین تولید کار و خدمات است. در عین این زیر نظام اقتصادی با ۴ کارویژه در ارتباط است: سرمایه‌گذاری (با کارویژه تطبیق)، تولید (هدف)، سازماندهی امور اقتصادی (هماهنگی اجزاء مختلف)، تعهدات اقتصادی (الگوهای نظارت و باز تولید مجموعه ارزشی) که برای ایجاد انگیزه‌های لازم جهت کنش فرد ضروری است.

ساختارگرایی

ساختار بنا به تعریف «ژان پیاژه» مجموعه عناصری است که در یک کلیت واحد جمع شده‌اند، یعنی مجموعه اجزایی که در ارتباط با هم یک کل واحد را بوجود می‌آورند. متفکر مهم این نگرش «فردیناند دو سوسور» بود که به نظر وی صداها در ارتباط با هم مجموعه‌ای مستقل ایجاد می‌نمایند که قابل فروکاستن به واژه‌ها و ارتباط آنها با مفاهیم نمی‌باشد. این تفکر با اندیشه‌ی «کلود لوی استراوس» به حوزه‌ی مردم‌شناسی وارد شده و تمام علوم اجتماعی را در بر گرفته که به ویژه در فرانسه رواج یافت و همگی بر این باور بودند که نباید به شناخت ظاهری دنیا اکتفا شود، بلکه ایشان به دنبال نظمی پنهان بودند که در حوزه‌ی روانشناسی به ناخودآگاه (لاکان)، در حوزه‌ی اجتماعی به جوامع (آلتوسر) و در حوزه‌ی شناخت به شناختهای ما (فوکو) ساخت می‌بخشند. این ساختارها دور از دیدگان ما و در خارج از اراده‌ی انسانها شکل می‌گیرد و انسان نقشی در ایجاد آنها ندارد. هر چند بعدها امثال «پیر بوردیو» به نقش محدود انسان در محدوده‌ی ساختارها اشاراتی دارند. نکته‌ی قابل توجه آن است که در نگرش متداول در امریکا مثل اندیشه‌های پارسونز، ساختارهای اغلب قالبهایی از پدیده‌های اجتماعی‌اند که محدوده‌ی خاص کنش کنشگران را معین می‌کند ولی در برداشت اروپایی‌ها ساختار معنایی، فلسفی و ایدئولوژیک دارد.

نظریه‌های منازعه

افرادی مثل مارکس و ماکس وبر از بنیانگذاران نظریات منازعه و برخورد بوده و در نقطه‌ی مقابل نظریاتی قرار می‌گیرند که نظام اجتماعی را امری طبیعی و منازعه را امری ناهنجار و غیرکارکردی بشمار می‌آورند. علاوه بر نظریات مارکس و وبر و انگلس، نظریات جورج زیمل و نخبه‌گرایانی چون پاره‌تو، موسکا، و میخلز و حتی امثال «رالف دهرندرف»، «لوئیس کوزر»، «تئودور کاپلو» و نظریه‌بازیها هم ذیل این نوع نظریات قابل مطرح شدن هستند.

انواع جامعه سیاسی

پس از بیان نظریات و تئوری‌های مختلفی که در باب جامعه وجود دارد، از نقطه نظر جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان طبقه‌بندی اساسی‌تر و انتزاعی‌تری نیز به طور مشخص از بحث رژیم‌های سیاسی ارائه داد که در آن رابطه میان ساخت دولت با جامعه مدنی، میزان قدرت جامعه مدنی و نیز میزان توده‌ای شدن جامعه سخن به میان آورد. اگر جامعه‌شناسی سیاسی را بحث در باب رابطه قدرت دولتی با قدرت اجتماعی یعنی قدرت گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بشماریم، باید توجه داشته باشیم که دولت دارای رابطه قدرت آن هم در عالی‌ترین نوع خود بوده لیکن در متن گروه‌ها و نیروی اجتماعی قرار دارد. در واقع دولت ریشه در جامعه داشته و موضوع جامعه شناسی سیاسی هم بررسی جایگاه دولت در جامعه می‌باشد. پس از این دیدگاه سیاست، حاصل روابط دولت و جامعه بوده و علی‌الخصوص در مباحث مدرن نظریات اجتماعی و سیاسی نیز مهم‌ترین بحث در واقع رابطه دولت و جامعه مدنی است. قبل از شکل‌گیری تفکر جامعه‌شناختی یعنی در زمانی که اندیشه فلسفی حاکم بوده است، دولت نوعی قدرت عمومی مستقل از حاکم و اتباع و واجد اقتدار عالیه در کشور تلقی می‌گردید و به همین دلیل ماهیت و حدود قدرت دولت و حقوق و اختیارات فرد و حکومت در مقابل یکدیگر موضوع اصلی اندیشه سیاسی مدرن بوده است.

نگرش جامعه‌شناسی سیاسی به ویژه در قرن ۱۹ بر این فرض مبتنی بود که دولت قطع نظر از کار ویژه‌ها و وجوه عمومی آن که در قالب کار ویژه‌های عمومی دولت و کارکردهای مورد نظر مکتب‌های اصالت کارکرد (کارکردگرایی) یعنی حفظ همبستگی، حل منازعه، نیل به اهداف و تطبیق با شرایط جدید مطرح می‌شد، در عین حال نماینده علایق گروه‌های خاصی است و به همین خاطر باید روابط قدرت عمومی را با حوزه خصوصی جامعه مورد بررسی قرار داد. به تعبیری کل اندیشه سیاسی مدرن در عصر لیبرالیسم معطوف به تعیین چنین حوزه اجتماعی مستقلی از قدرت دولتی بوده است پس جامعه مدنی

در عرصه زندگی فردی، خانوادگی و اقتصادی مستقل از قدرت دولتی قرار داشته است. دغدغه و موضوع اصلی ایدئولوژی لیبرالی نیز دفاع از همین حوزه جامعه مدنی و آزادی‌های آن در مقابل اقتدار دولت بوده است. بحث از رابطه میان دولت و جامعه مدنی در اندیشه ماقبل جامعه‌شناسی یعنی در اندیشه لیبرالی به صورت بحثی هنجاری، تجویزی و فلسفی مطرح بوده است. به همین خاطر دفاع از دولت مشروط و محدود و به رسمیت شناختن عرصه خصوصی زندگی، مالکیت خصوصی و اقتصاد بازاری بحث اصلی ایدئولوژی لیبرالیسم بوده است. اساس اندیشه قرارداد اجتماعی در مباحث اصحاب قرارداد اجتماعی همچون «توماس هابز» و «جان لاک» نیز مبتنی بر همین جدایی حوزه دولتی و خصوصی بوده است که بر اساس آن حوزه‌ای جدا و متمایز از حوزه قدرت دولت مورد شناسایی قرار می‌گیرد که در آن افراد برابر و سودجو بنا به صلاحدید خویش به تعقیب منافع خویش می‌پردازند. وقتی افراد حقوق مطلق خویش در وضع طبیعی را به قدرتی برتر واگذار نمایند، در آن صورت تصور وجود یک حوزه عمومی و یک حوزه خصوصی مشخص یعنی دولت و جامعه ممکن می‌شود چون حاکم باید پاسدار حقوق جامعه مدنی به ویژه مواردی چون مالکیت، آزادی و حقوق خانواده باشد به این ترتیب در اندیشه لیبرالی، دولت بازتاب ساخت اقتصادی اجتماعی به شمار نرفته بلکه خود می‌تواند شکل، حدود و توانایی‌های آن را تعیین کند. از جمله اصول بحث دموکراسی همین بحث تنوع و تکثر علایق و گروه‌ها در جامعه مدنی و مشارکت آنها در دولت بوده است. در کل در اندیشه دوران ماقبل جامعه‌شناسی، دولت و جامعه همانند دو کفه یک ترازو بوده‌اند که افزایش یکی موجب کاهش اهمیت دیگری می‌شده است ولی چنین برداشت‌های فلسفی و تجویزی از رابطه میان دولت و جامعه، در اندیشه مارکس دچار تحول شد و اندیشه تحلیلی و جامعه‌شناختی نقطه عزیمت مهمی در جامعه‌شناسی سیاسی را شکل داد.

یکی از مباحث عمده در این خصوص مفهوم «جامعه مدنی» است که معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های خصوصی و مدنی (غیرخصوصی) را دربرمی‌گیرد و به همین خاطر گاه عده‌ای ترجیح می‌دهند که از اصطلاح و بحثی تحت عنوان حوزه مدنی استفاده نمایند. بنابراین در شرایطی که ویژگی اصلی دولت ساخت قدرت آمرانه یا آمریت و تابعیت است، جامعه مدنی فاقد چنین ساختی است از قرن ۱۸ و ۱۹ جامعه مدنی از مفهوم دولت متمایز شده است که چنین تمایزی منعکس‌کننده فروپاشی ساخت دولت مطلقه و پیدایش دولت لیبرال و حوزه بازار آزاد بوده است. البته مظاهر اولیه‌ای از جامعه مدنی درون فئودالیته و قرون وسطی در اروپا وجود داشته است که در معنایی کلی به حوزه حقوق مدنی افراد و گروه‌ها، حوزه حقوق طبیعی (در مقابل حقوق حاکمیت)، حوزه بازار اقتصاد آزاد و حوزه فرهنگی اطلاق می‌شد. پس می‌توان گفت جامعه مدنی حوزه روابط اجتماعی و دولت حوزه روابط سیاسی است. در واقع سابقه پیدایش جامعه مدنی به پدیدار شدن حق اجتماع و ظهور انجمن‌های مختلف برمی گردد.

در جوامع فئودالی، جامعه مدنی به صورت کم و بیش وجود داشته است و پراکندگی قدرت، حقوق مالکیت، مصونیت و امتیازات اشرافیت زمیندار، وجود شهرهای خودمختار (بورگ) و ... زمینه وجود چنین جامعه مدنی ضعیفی را تشکیل می‌داد در صورتی که در شرق، با توجه به ویژگی استبدادی حکومت، جامعه مدنی و گروه‌های اجتماعی ضعیف‌تر بودند. دیکتاتورهای انقلابی همچون حکومت ژاکوبن‌ها در فرانسه هم مانع فعالیت آزاد گروه‌های جامعه مدنی بوده‌اند و حتی بنیان‌گذاران دولت ایالات متحده آمریکا هم نسبت به وجود دسته‌ها و گروه‌های مختلف بدبین بوده و آنها را به حال دولت زیان‌بار برمی‌شمرند چنان که «جیمز مادیسون» بیان می‌کرد که گروه و دسته عبارت است از مجموعه‌ای از شهروندان که بنا به انگیزه و نفع مشترکی که با حقوق دیگر شهروندان و با مصالح دائمی و جمعی جامعه مغایر باشد متحد و فعال گردیده باشند.